

زخمه ای بر تار دل

وکیل دکتر رضا مقصودی

قبلاً از تلخی و گزشتی که در این نوشتار است پوزش می‌خواهم ولی علت آن سخن راندن از روی درد و نیاز و نشتر زدن بخود بقصد معالجه و درمان است.

در شرائطی که تشخیص حق از باطل حتی برای اهل نظر دشوار شده و عده ای مع الاسف با سحر تبلیغ، قدرت بیان و پشتوانه مالی روز را شب و شب را روز جلوه داده، شطّ العربی ساخته اند که دجله از فراتش ممتاز نیست و در این راه از هیچ اتهام، تخریب و تشویشی فروگذار نکرده، نقش مار کشیده، آنچه ارزش و فضیلت و حقیقت است، عیب و نقص و کاستی جلوه می‌دهند و در این فضای غبارگرفته، آنچنان ذهن و روح از شبهه و تردید اشباع شده که برای رفع و دفع آن گاه چاره ای جز شهادت و اقرار به اصول اولیه، ارزش‌ها، اسطوره‌ها و سرمایه‌های نمادین نیست؛ اینجانب در پیشگاه وجدان‌های بیدار شهادت می‌دهم:

اول: به تاسی از اسلاف شامخ خود، وکالت را جوهری گرانقدر و عنصری ارزنده در خلق و کشف ارزش‌های بلند انسانی و نقش‌های بی‌بدیلی می‌دانم که اکنون در تطاول ایام به فراموشی و غفلت سپرده شده و دیربست بر رخسار غمّاز آینه اش زنگار و غبار تیرگی و کدورت نشسته، وضعمان را شبیه شهر طاعون زده آلبرکامو ساخته که گوئی هر کس از بیماری کسب جاه و شهرت و ثروت در این کسوت مصون مانده، بیمار می‌نماید.

دوم: از زمانی که جوهر امضاء قسم نامه وکالت هنوز خشک نشده بود تاکنون لحظه ای از اندیشه و اهتمام به بازآفرینی و احیاء نقش‌های فراموش شده ی وکیل دادگستری که گذشتگانمان و بزرگانمان بخاطر آن برای آزادی مردم اسارت خود و برای زندگی آنان مرگ خویش را انتخاب کردند، غافل و پشیمان نیستم و معتقدم اگر وکالت تاکنون علیرغم همه دشمنیها، موانع، ضربه زدن دوستان نادان، خنجر از پشت زدن همراهان آگاه و قهر و خشم و کینه و انتقام بدخواهان؛ دوام آورده، ضربات ناجوانمردانه پی در پی را تحمل کرده، اما کمر به تسلیم و رضا خم نکرده و بر قامت رعناى خود نقش عدالت خواهی و خورشید پرفروغی که همچنان بر ترازوی عدالت می‌تابد، را استوار نگه داشته، مرهون اندیشه و عمل همین دسته است نه عافیت طلبان، فرصت شناسان و غنیمت شماران!

سوم: منتقد و معترض روشی هستم که با تبلیغ دشمن دانا و عمل برخی دوستان نادان در تلاش است وکالت را در روح و جان اجتماع بعنوان منبع زاینده درآمد و رفاه و تنعم معرفی کند و ذهنیتی که وکیل موفق را معادل وکیل پولساز می‌بیند و طرح تغییر نقش مصلحانه وکیل به تاجر چهارپولی که مذهبش پول پرستی، فلسفه اخلاقش لذت جویی، ادبیات و هنرش تبلیغ اشرافی‌گری و در نتیجه همت غایی او معیشتی بی‌دغدغه و بی‌مسئولیت است و سیاستی که عامدانه در صدد به نسیان سپردن همه آثار، خدمات، مجاهدت‌ها و عظمت‌هایی است که اسلافمان به قیمت از دست دادنهای بسیار، بدست آوردند و برنامه ای که سلب مسئولیت بزرگ انسانی و اجتماعی وکیل را با وسائل و از طرق مختلف از جمله تبلیغ مخرب و مداوم اندک حق الوکاله‌های کلان و ساختن قاعده ای عام از این استثناء با تسری آن به غالب قریب اتفاق حق الوکاله‌های موجود و معدوم؛ بعنوان نقشه راه دنبال می‌کند.

چهارم: بجای تفکری که اشرافی‌گری و تکاثر ثروت و تمرکز قدرت را ارزش و دغدغه می‌بیند و هر چند تدبیر ساز و کار مناسب برای اعاشه وکلا و خاصه وکلای جوان را از نخستین اولویت برنامه‌های مدیران کانون می‌دانم اما سرمایه‌های نمادین و اسطوره‌های وکالت را نه این امور بلکه مواردی از جمله شامل:

دفاع از حق، پیش‌بینی، پیش‌گویی و پیشگیری قضایا، نظارت بر قوانین، انتظار، اصلاح و انتقاد، ذاتاً مستقل، استقرار قانون و نظارت بر حسن جریان آن، دفاع از نظم و حقوق عمومی، اخلاق حسنه، عدالت و حقوق بشر، حافظ، حامی و مددکار دادخواهان و ستمدیدگان، بررسی و تهیه و تنظیم قوانین هماهنگ با پیشرفت اجتماع و رشد و بالندگی آراء، رویه‌ها و موازین قضائی می‌دانم.

مسئولیت وکیل از جهت ناملایمت‌ها و زخمهائی که بر پیکر رنجور اجتماع می‌نشیند، سنگین و فراتر از دغدغه‌ی تأمین نان و گذران معاش و تععم و رفاه و آسایش بسان دیگر اصناف است. او باید در عصر نتوانستن و لکنت عامه، زبان کسانی باشد که زبانشان را به تیغ جفای زمانه و بدعهدی روزگار بریده‌اند.

پنجم: نداشتن و نخواستن را دو صفت بین‌الاجتماعی لازم برای ایفای نقش‌های وکالت می‌دانم. داشتن و خواستن دو عامل تباہ‌کننده در قبول هر مسئولیت است. داشتن آدمی را محافظه‌کار و ترسو و خواستن او را بزدل و چاپلوس می‌کند. روئین تن شدن در برابر این دورذیله رمز پایداری و بقاء در تحقق نقش‌های بی‌بدیل وکالت است. آنکه دغدغه سرنوشت وکالت را دارد، باید در برابر این دو وسوسه‌خیز و قوی خود را روئین تن کند.

ششم: مشکلات و موانع وکالت را چون قانون "پایستگی انرژی" می‌بینم که همواره ثابت است و از بین نمی‌رود، بلکه از حالتی به حالت دیگر تغییر می‌کند و در این تلاطم بی‌امان وضع خود را در جامعه وکالت همانند سرنشینان یک کشتی دیده که به سمت مقصدی مشترک در حرکت است، که عمل هر فرد در سرنوشت دیگران موثر است، که همه چشم امید به شجاعت و عمل گرائی ناخدا بسته‌ایم، اما هر چند ناخدا بلد راه و متبخر باشد؛ هیچ اصلاح، تغییر یا موفقیتی جز با همکاری و وفای جمعی میسر نیست و تصور پیروزی برای یک گروه یا جریان فکری امری موهوم و معدوم است که بدون مشارکت و همکاری همه‌گرایش‌ها و اندیشه‌ها، پیشبرد هیچ اصلی، عملی نیست.

هفتم: نقش افکار عمومی در پیشبرد اهداف کانون را محوری و اساسی می‌دانم. یکی از عواملی که موجب شده تلاش دلسوزان و مصلحان نهاد وکالت و فداکاری و رنج بسیاری از بزرگان حقوق در پیشبرد اهداف کانون و حفظ و دفاع از حریم وکالت ناکام، مهجور و یا کم‌فروغ و کم‌اثر جلوه کند، فقدان پشتوانه‌ای به نام « افکار عمومی » یا « جامعه مادر » است.

بی‌مجامله و تعارف، باید پذیرفت اجتماع ما از وکالت تصویر مثبت، روشن و خوشایندی در ذهن ندارد. وکلا غالباً طبقه‌ای ممتاز و تافتگان جداافتاده و دور از دسترس دیده می‌شوند که بیشتر به منافع شخصی یا حرفه‌ای خویش می‌اندیشند. طبقه‌ای که در دردها، حساسیت‌ها، احساسات، غم‌ها و شادی‌ها و مشکلات و دغدغه‌های زندگی شریک جامعه نیست. چه می‌گوییم؟! در اثر سوء اغراض و کژاندیشی بدخواهان و غفلت، منفعت‌طلبی و سوء عمل برخی دوستان، باید پذیرفت در ذهن و روح شاکله و هیئت کلی اجتماع، تصویری مخدوش و تیره از وکیل نقش بسته است. حتی در لایه‌هایی از اجتماع، مع

الاسف وکیل، به غلط، بعنوان کسی که با کلمات برای رسیدن به منافع شخصی بازی کرده، شب را روز و روز را شب جلوه داده، برای جیفه دنیا، تدلیس ماشطه می کند، شناخته شده است.

و همین جا این سوال محوری مطرح می شود که آیا آثار رسانه ای و تصویری که در همه این سال های پر بیم و امید نقش و تصویری مخدوش و منفی از وکیل نمایش داده است، علت بروز چنین نگاهی در اجتماع است یا معلول آن؟ عبارت دیگر چون وکیل در آثار رسانه ای چنین معرفی می شود در نگاه اجتماع حامل این صفات و خصائل تلقی شده یا چون به هر دلیل در ذهن و روح اجتماع چنین تصویر مخدوشی از وکیل نقش بسته است، در آثار رسانه ای چگونه منعکس می شود؟ اگر فرض دوم را بپذیریم، آنگاه سوال اینست که در برخورد با این آسیب راه حل چیست و نسخه درمان کدام است؟ چگونه می توان و باید نظر و تلقی اجتماع و حمایت افکار عمومی را به سمت و سوی وکالت جلب کرد تا در گردنه ها و عقبات خطرناک و طوفان های سهمناک و ویرانگر از نیرو و پشتوانه آن مدد جست؟

معتقدم یکی از بهترین و موثرترین وسائل و طرقی که جامعه وکالت می تواند برای رسیدن به این هدف به کار بندد، معاضدت قضائی است.

- معاضدت، تأسیسی عینی و ملموس در اثبات این شعار است که برای تحقق و حفظ دموکراسی، عدالت نباید جیره بندی شود.

- معاضدت باطل السحر همه ادعاهائی است که فعالیت و دغدغه های وکیل را یکسره منفعت طلبانه و سودجویانه می داند. در این رهگذر درخواهیم یافت که معاضدت قضائی و کمک و دستگیری از بی بضاعتان و ناتوانان و بی پناهان با ذات وکالت عجین و قرین بوده و نیز در عمق فطرت و جان واضعین نهاد وکالت نهفته بوده است. به قسمی که این ابداع ارزشمند چون گوهری تابناک مسبوق بر همه ارکان دیگر، بعنوان یک رسالت و تکلیف انسانی سالهاست بر تارک کانون وکلا می درخشد. (برای اولین بار این رسالت انسانی در ماده ۱۸ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۴ تصریح و احصاء شد).

معتقدم هر چه مسئولین و متولیان امور کانون به نهادهائی چون معاضدت پرداخته و در پرورش و بالندگی و پویائی آن در ایفای نقش بی بدیش کوشیده و دلیری نمایند، کیان وکالت را در برخورد با آسیب ها و خطرات و موانع، آبدیده تر و استوارتر ساخته اند.

مدیریت معاضدت در دوره حاضر به پشتوانه حمایت هیئت مدیره؛ با نگاهی بدیع، برنامه ای منضبط و بهره گیری از خرد جمعی اقدام به آسیب شناسی علمی-کارشناسی مشکلات و موانع نمود و با اعتقاد به مدیریت دانش بنیان و علم محور، علیرغم موانع فراوان از جمله دیدگاه سنت گرایانه که ظرفیت ها و قابلیت های بی شمار معاضدت را منکر و بجای نشاندن آن بر مسند واقعی و کشاندن به متن نیازهای حقوقی اجتماع و مصادر قضائی مردم، مدعی است معاضدت می بایست در افقی دوردست و یا دست نیافتنی نشسته، در محدوده ای مضیق و حداقلی در حد رفع تکلیف قانونی تعریف و بسته شود؛ در مقابل ما معتقد بوده و هستیم که همین وظائف و تعریف قانونی را می توان با همین امکانات موجود، بوسیله مدیریت دانش محور و با ابتکار عمل و ریسک پذیری و قبول مسئولیت آن و بهره گیری از تجارب بزرگان و دانش و تجربه سایر کشورها به شیوه ای به مراتب بهتر، مفیدتر و موثرتر انجام داد. با این دیدگاه و صرف تلاش ها و تحمل رنج های بسیار، این اهداف بلند در

معاضدت کانون اصفهان بر کرسی اثبات نشست و منشا آثار و برکاتی شد که شرح آن موضوع گفتار مستقلی است. اما آنچه در این جلسه اجمالاً می توان اشاره کرد :

احیاء ارکان قانونی معاضدت، پالایش و ممیزی درخواست های وارده و اعمال بهداشت حقوقی در تشخیص مبنا و سبب دعوی، نظارت مستمر بر فرایند انجام ابلاغات صادره، بسط و تعمیق خدمات معاضدتی بمنظور توسعه فرهنگ استفاده از وکیل در اجتماع، ایجاد نظم منطقی و ساختار و چارچوب منسجم، توسعه و تحکیم انضباط و عدالت، در توزیع و ارجاع وکالت های معاضدتی و تسخیری است؛ بطوریکه بعنوان نمونه در یک فرآیند سخت، پیچیده و طاقت فرسا، قریب پانصد، کاردکس ارجاع همکاران که در طول زمان از ردیف خود بناحق خارج شده بود، به جای خود بازگشت و مشمول ارجاعات گردید و همه افراد مشمول، بدون تبعیض و طبق ردیف نوبت، این مسئولیت قانونی را عهده دار شده و می شوند.

هشتم: در شرایط حاضر یکی از آسیب های جدی و غرر و خطر واقعی را از بین رفتن حس هویت، همبستگی و وفاق جمعی بین وکلاء می دانم. امری که حاصل آن، بی تفاوتی بخش مهمی از ایشان، نسبت به سرنوشت خود و نهاد وکالت، عدم احساس جدی مسئولیت در قبال آلام و رنج های اجتماع و قهر با کانون که خود را به اشکال مختلف از جمله نوعی مبارزه منفی و دلسردی نسبت به شرکت سازنده و استقبال از برنامه ها و تدابیر مدیران و احساس بیگانگی با این نهاد و تبدیل شدن از عنصری فعال و دلسوز به عاملی منفعل، بی روح و محافظه کار نشان داده است؛ می باشد.

نهم- و در آخر، اگر درد و نیاز متوسط وکلا، مشکل معیشتی و عدم تعادل و توازن درآمد و هزینه است، اگر امروزه وکیل نوعاً و عادتاً از تامین ابتدائی ترین نیازهای یک زندگی شرافتمند و درخور شان عاجز و در تنازع و تکاپویی دائم بین حفظ حرمت انسانی و شان حرفه ای وکالت با گذران آبرومند زندگی و در ساده ترین مفهوم، "تامین نانش" شبانه روز در کشمکش و مبارزه است، اگر وکیل دادگستری علیرغم شغل پراسترس و ده ها فشار و تحریم از کمترین امکانات رفاهی-تفریحی و تامينات اجتماعی بی بهره و محروم است، اگر ترس از اعاشه و غم نان خطوط قرمز وکیل را در قبول و انجام وکالت با هر شرائطی، کم رنگ تر و بی رمق تر از هر زمان دیگر ساخته، عزت نفس را ربهوده، ناچار از تدلیس کرده و این خود موجب تخلفات خواسته و ناخواسته بی سابقه شده، اگر نوعی بی انضباطی، بی عدالتی و لجام گسیختگی در توزیع و قبول پرونده ها بر عرصه وکالت حاکم است و ما هم ظاهراً تکلیفی در تنظیم و انسجام این امور نداریم، اگر بین وضع موجود با کمترین امکان مطلوب فاصله، بُعدالمشرفین است، اگر توقع ایفای نقش مُصلح اجتماعی از وکیل در این شرائط امری محال و گزاف جلوه می کند و نیز اگر بدنه جامعه وکالت دیربست از خانه و موطنش دل کنده، ترک دیار کرده، با کانون و برنامه هایش سر آشتی نداشته و تبدیل به اکثریتی مایوس، سرد و خاموش و بی تفاوت شده، اگر علائم حیاتی کالبد وکالت بقدری ضعیف، کم رمق و بی روح شده که نسبت به وقایع و مخاطراتی که کیان و هستی و سرنوشتش را در معرض تهدید و تحدید قرار داده، واکنشی نشان نمی دهد و دیگر کانون جز بنابر اضطرار و تمنای حاجتی چون تمديد پروانه وکالت ملجأ و ماوایش نیست و ده ها اگر و امای دیگر ...

و از سوئی اگر با این همه آه و فغان و درد، دغدغه و حساسیت متولیان امر مسائل دیگر نیست، آیا به این دلیل نیست که این تشنگی فراگیر، ضعف مفرط و آسیب آشکار در حالی که چون خوره روح را آهسته و در انزوا خراشیده و خواب را از چشمان ربوده؛ در سطح عالی مرتبان گرانقدر با گوشت و پوست درک و حس نشده و نمی شود؟!

آیا درد و رنج و دغدغه و اضطراب و تشویش و نگرانی خاطر بزرگان با متوسط رو به پائین جامعه وکالت از یک جنس است؟

اگر هست...

ده ها پرسش؟!

و اگر نیست...

صدها چرا؟!